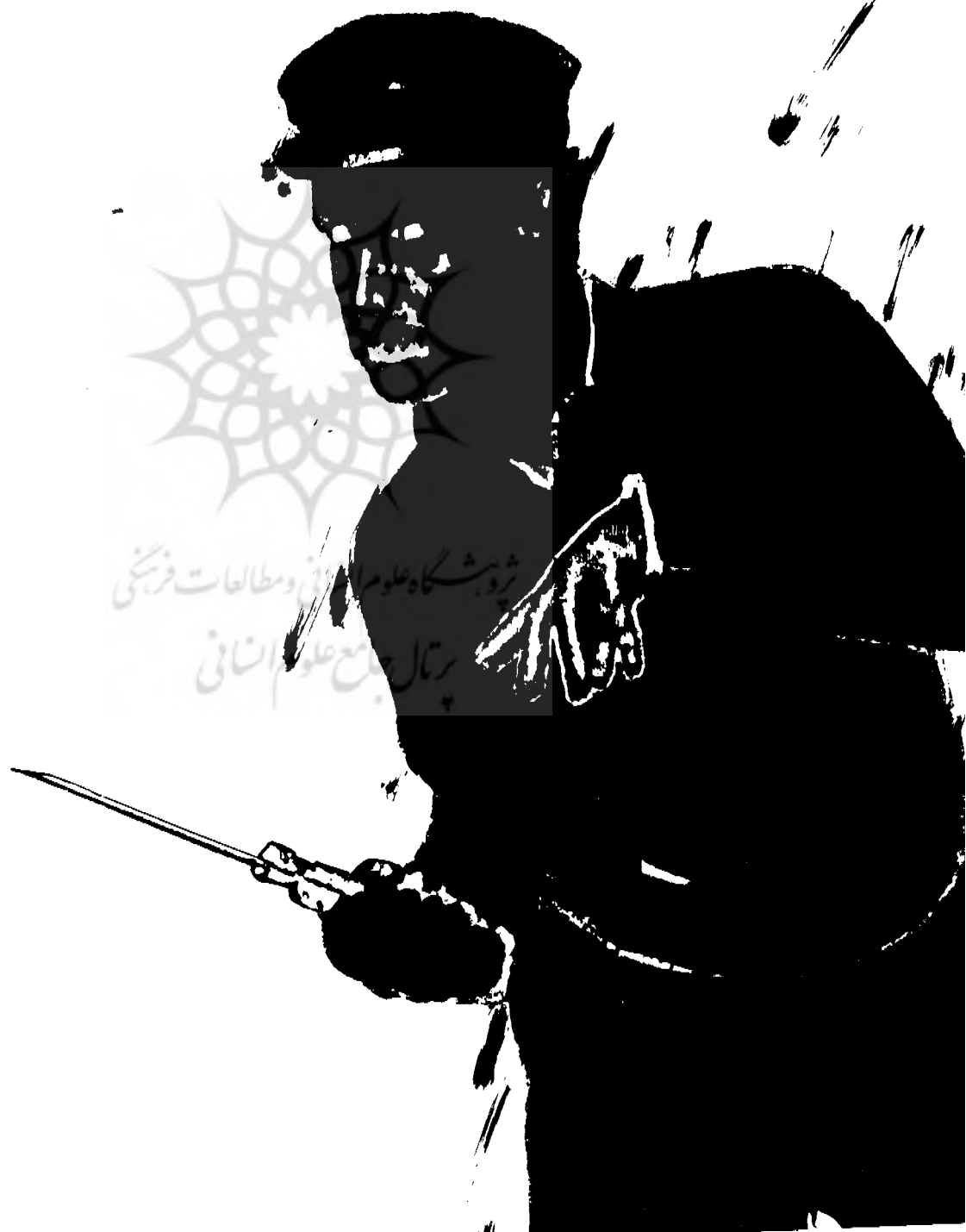


# نمایش سنتی ایران (سیاه بازی)

در تئاتر مردمی شهر لیون، فستیوال پاییزی  
پاریس و فستیوال پاییزی مادرید



# نمایش روحوضی

تئاتر روحوضی، یکی از بديده‌های نمایش ایرانی است که هنوز در زمان پیدایش آن، نقل و قولها متفاوت است. آنچه مربوط به نیاز این صفحات است، ما را بر این می‌دارد تا خلاصه‌ای از تاریخچه این نمایش و شکل اجرایی آن را به گونه‌ای فشرده بنویسیم.

پیدایش آن را به قرن پانزدهم میلادی، منسوب می‌نمایند. از نظر تاریخی، پیدایش این شکل از تئاتر همزمان است با پیدایش کم‌دیا دلارته در ایتالیا. نوع کار این تئاتر، بر بديه سرایی استوار است. اغلب، رئیس گروه موضوعی را بیان می‌کند و شخصیت‌های اصلی این نمایش، شروع به کار می‌نمایند. گروه‌های حرفه‌ای، حتی قادرند بعد از يك تمرین، اجرایی را در مقابل تماشاگران داشته باشند و حدود زمان اجرا را، از يك ساعت نیز بگذرانند.

در شکل روزانه کار این گروه، حول محور اصلی قصه مسائل روز طرح می‌شود و ارتباط سالن و نمایش، در شیوه کار این نوع از تئاتر، امری ضروری است. موضوعات انتخاب شده در کار این تئاتر، در دورانه‌های مختلف قابل تقسیم به شرح ذیل است:

۱. موضوعات روزمره
۲. موضوعات تاریخی
۳. موضوعات افسانه‌ای

شخصیت‌های اصلی این نمایش، عبارتند از: سیاه فهران داستان، ارباب، زن ارباب، شلی (پسر ارباب) و دختر ارباب. در حالت سنتی اجرا، معمولاً این پنج عنصر، گردانندگان اصلی داستان، می‌باشند. ولی شخصیت‌های دیگر نیز جهت تقویت القاء موضوع، وارد داستان می‌شوند.

در دوران گذشته که مسئله سانسور، مانع از کار گروه‌های روحوضی می‌شد و علی‌رغم آنکه لازم بود آنها براساس بدهه اجرا داشته باشند، این گروه‌ها مجبور بودند تا علاوه بر اجرا، تصویب نامه مجوز قصه نمایش را نیز بگیرند. این مجوزها، در کتابخانه تخصصی تئاتر مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، واقع در تئاتر شهر موجود است و به عنوان اسناد تاریخ تئاتر کشور، نگهداری می‌شود.

موانع بیشمار در دهه‌های گذشته، وسیله‌ای شد تا فرم‌های نمایش سنتی، از دور طبیعی روند رشد، خارج شوند و روشنفکران و نویسندگان و مسئولین هنرهای نمایشی، به طور کل، از موجودیت چنین نمایش‌هایی گریزان بودند.

در دوران مد بازگشت به فرم‌های نمایش سنتی، این کار، وسیله‌ای شد تا بعضی از مسئولین وقت، فقط و فقط در چهارچوب مد روز بودن، نمونه‌هایی از این تئاتر را با ضربه زدن جانانه، وارد میدان کنند و همچون يك شیء تاریخ مصرف‌دار برای استفاده جشنواره‌ای و موزه‌ای، بلافاصله بعد از رسیدن به نیت خود، آنها را به دست فراموشی بسپارند، که چنین نیز شد. در این نگاه جدید به فرم‌های نمایش سنتی، مطالبی نیز در این رابطه نوشته شد، که لازمه آن مد زمان نیز بود. به هر حال، مسئولین وقت، با هیچ مدرک قانع کننده‌ای، نمی‌توانند ثابت کنند که به فرم‌های نمایش سنتی، بها داده‌اند. اگر هم چنین ادعاهایی، اینجا و آنجا صورت گرفته باشد،

کذب محض است.

امروزه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برنامه تحول و گسترش تئاتر کشور، با گشایش کانون نمایش‌های مذهبی و سنتی مرکز هنرهای نمایشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، میدان حمایت از این فرمها، بسیار باز است. و تئاتر نصر، از این میدان باز، فرصت را غنیمت شمرده، گروه تئاتر سیاه بازی خود را برنامه‌ریزی می‌نماید. و براساس بدهه، فقط برای اجرای نمایش، مجوز دریافت می‌کند. تئاتر نصر، امید این را دارد که روزی بتواند، سهم طبیعی رسالت هنری خود را در رابطه با تئاتر سیاه بازی، در این روند رشد فعالیت تئاتر در کشور، صمیمانه عهده‌دار شود.

در پایان، یادآوری می‌کنیم که تئاتر نصر تهران، پس از يك دوره رکود در فعالیتها، در سال ۱۳۶۷ بازگشایی شد و امروز، با موقعیت ممتازی که در مردمی‌ترین نقطه شهر تهران دارد، فعالانه به اجرای برنامه می‌پردازد.

نکته‌ای نیز درباره «سیاه»، شخصیت اصلی نمایش سیاه، نماینده مردم است. برخلاف صورتش، قلبی سفید دارد. او به مردم، عشق می‌ورزد و خود از مردم است. قلب او، به باز آموخ اقیانوس، می‌تپد و همچون آب دریا، شفاف و زلال است. به عبارت دیگر، سیاه در همه حال و با زبان بی‌زبانی، این فریاد را با خود همراه دارد که: رنگ چهره و خصوصیات ظاهری آدمها در حیات اجتماعی انسانها، نقشی ندارد. آنچه تعیین کننده است، نیت. انگیزه‌ها و باطن هر انسان است.

«مرکز هنرهای نمایشی»

## نمایش سیاه‌بازی «سعدی هملت می‌شود»

■ تنظیم برای اجرا در سه پرده

بازیگران:

۱. سعدی افشار	در نقش	هملت
۲. حامد تحصنی	در نقش	عموی هملت
۳. زهرا برومند	در نقش	مادر هملت
۴. حسن عظیمی	در نقش	خدمتکار
۵. رضا رضامندی	در نقش	پیشکار - برادر سلطان

۶. احمد محرابی	در نقش
۷. احمد نصر	در نقش
۸. مجید فروغی	در نقش
۹. مینا مقدم	در نقش
۱۰. محسن افشار	در نقش
۱۱. محسن مقامی	در نقش
۱۲. غلام با بوته	در نقش
۱۳. راحله حدادی	در نقش
۱۴. علی ملائی	در نقش
۱۵. محمدرضا آقاجانی	در نقش

آشین	روح پدر هملت
پسر پیشکار - وزیر (۲)	دختر پیشکار
سیاهبازی ساز	سلطان
وزیر (۱)	زن سلطان
نوازنده ضرب	نوازنده کمانچه

می‌خواهد که انتقام قتل فجیع او را از قاتل (برادرش - عموی سعدی) بگیرد.  
سعدی قول می‌دهد.

«پایان پرده اول»

## پرده دوم

(۱) مدتها از عروسی مادر سعدی و عموی او (قاتل پدرش) گذشته است. سعدی، عصبانی و ناراحت است.  
(۲) خدمتکار منزل، به سعدی نزدیک می‌شود و خبر می‌دهد که هنرمندان آشنای شما (هنرمندانی که سعدی به آنها علاقه‌مند است و بارها در شهر به تماشای آنها رفته‌است)، برای اجرای نمایش به‌خانه آمده‌اند.

(۳) سعدی، از بازیسازان استقبال می‌کند و به آنها می‌گوید، شما چون در بداهه‌سرایی تبحر دارید، قصه‌ای را که من تعریف می‌کنم، بازی کنید.

(۴) یکی از بازیسازان، از سخن سعدی استقبال می‌کند، سعدی، داستان مرگ پدر و قتل او را توسط عموی خویش، برای او توضیح می‌دهد.

(۵) هنرمندان دوره‌گرد، با نهایت مهارت، داستان قتل فجیع پدرش را نمایش می‌دهند.

در پی اجرای این نمایش، عموی سعدی و مادر او به اشتباه خود پی می‌برند.

(۶) عموی سعدی که از ابتدا سعدی را دیوانه خطاب می‌کرده، سعی می‌کند او را به نحوی، از محل و مأوایش، دور کند. اگرچه مادر سعدی، با این کار مخالفت می‌کند، ولی به هر حال، او موفق می‌شود سعدی را به ناکجاآباد بفرستد.

«پایان پرده دوم»

## پرده سوم

(۱) میرابرام، پسر غلام‌باشی (پدر لیلی، همسر آینده سعدی) که پیشخدمت عموی سعدی است، از مرگ پدرش به دست سعدی و خودکشی خواهرش، لیلی آگاه می‌شود و از حیدرآباد (شهر فرضی)، برای گرفتن انتقام از سعدی، وارد می‌شود. عموی سعدی، میرابرام را وسوسه می‌کند که تقاص خون پدر و خواهرش را از سعدی بگیرد.  
۲ - مادر سعدی، از میرابرام، می‌خواهد که سعدی را ببخشد.

۳. سرانجام، میرابرام، قمه‌ای آغشته به زهر را برای انتقام از سعدی به دست می‌گیرد.

(۴) خلیل، خدمتکار منزل، به سعدی خبر می‌دهد که میرابرام، با همکاری عمویش، تصمیم دارند او را به قتل برسانند.

(۵) سرانجام، میرابرام و سعدی، رودرروی یکدیگر قرار می‌گیرند و در نبردی نابرابر، سعدی زخمی می‌شود و میرابرام، می‌میرد. مادر سعدی که به دست شوهرش (عموی سعدی)، مسموم شده، کشته می‌شود در نهایت، سعدی با حالت مجروح، رودرروی عموی خود، قرار می‌گیرد و با قمه زهرآلود، او را به قتل می‌رساند و خود نیز کشته می‌شود.

«پایان پرده سوم» پایان نمایش

(۱) شب عروسی عمو و مادر سعدی است. نوای شادی به گوش می‌رسد. خلیل خدمتکار منزل در حالی که سینی پر از لیوان شربت، در دست دارد، وارد و به طرف تالار خانه، حرکت می‌کند.  
(۲) در همین حال، روح پدر سعدی (که مرده است)، همه جای خانه را جست‌وجو می‌کند و از صحنه خارج می‌شود.  
(۳) با صدای عموی سعدی که قصد ازدواج با مادر سعدی را دارد، خدمتکارها به طرف تالار پذیرایی، حرکت می‌کنند.  
(۴) لیلی، نامزد سعدی، فرصت را عنایت شمرده و طبق قرار قبلی، با سعدی به حیاط خانه می‌آید. لیلی در حال انتظار، با خود حرف می‌زند و بسیار عصبانی است.  
(۵) سعدی، وارد می‌شود و با خشم لیلی مواجه می‌شود، سرانجام، سعدی لیلی را آرام می‌کند و از محبت در زندگی سخن می‌گوید.  
(۶) در ادامه صحبت سعدی، غلام‌باشی، پدر لیلی سرزده وارد صحنه می‌گردد.

سعدی که سرگرم صحبت است متوجه ورود او نمی‌شود. غلام‌باشی (پدر لیلی)، جای خود را با لیلی عوض می‌کند، سعدی از محبت می‌گوید و دست برگردن پدر لیلی می‌برد. در همین حال، ناگهان متوجه می‌شود که چه اشتباه بزرگی مرتکب شده است. پدر لیلی که سعدی را غافلگیر کرده است، بر او خشم می‌گیرد، سعدی، برای نجات از این حادثه، با تغییر چهره، باعث ترس پدر لیلی می‌شود و او فرار می‌کند.

(۷) خلیل، خدمتکار منزل که از دوران طفولیت با سعدی دوستی دارد، وارد می‌شود و از مرگ پدر سعدی و عروسی مادر وی حرف می‌زند. سعدی، از خدمت کار می‌خواهد که در مراسم خواستگاری او از لیلی، وی را کمک کند.

خلیل قبول می‌کند که اشعاری پیرامون محبت، برای او بنویسد. هنگامی که سعدی می‌خواهد از نوشته خلیل، استفاده کند، نامه سعدی گم می‌شود و در اثر بیهودمگویی، لیلی متوجه می‌شود که صحبت‌های سعدی وام گرفته از آموخته‌های خدمتکار است. به همین خاطر، لیلی عصبانی شده و با خشم از حیاط خارج می‌شود.  
(۸) برای بار دوم، خدمتکار، روح پدر سعدی را همراه با سعدی می‌بیند. پدر سعدی، از مرگ خود صحبت می‌کند و از سعدی

● نمایش سیاصبازی: بلورک و چشمه نوش،

■ تنظیم شده برای اجرا در سه پرده

بازیگران:

۱. سعدی افشار	در نقش	فینگیلی
۲. احمد نصر	در نقش	خدیو توالس
۳. حامد تحصنی	در نقش	خان راتاتا
۴. محسن مقامی	در نقش	بختاورخان
۵. محسن افشار	در نقش	سردار لشن
۶. حسن عظیمی	در نقش	امیرزاده چکاوک
۷. مجید فروغی	در نقش	قازان خان
۸. احمد محرابی	در نقش	جاماسب ندیم اعظم
۹. رضا رضامندی	در نقش	شکارچی
۱۰. مینا مقدم	در نقش	بلورک
۱۱. غلام بابوته	در نقش	عاشوق
۱۲. علی مولائی	در نقش	نوازنده تنبک
۱۳. محمدرضا آفاجانی	در نقش	نوازنده کمانچه

## پرده اول

شود، به فجیع ترین وضع می میرد. من برای اینکه به چنین سرنوشتی مبتلا نشوم، در بدو تولد، به قتل فرزندان «اناث» اقدام می کنم.

امیرزاده، خشمگین می شود و می گوید: پدر، مرگ و زندگی انسان، به دست خداوند است و ستاره شناسان، چیزی جز خرافات نمی دانند.

۳. امیرزاده، برای ثابت کردن سخنانش بلورک را به بارگاه فرا می خواند. خدیو می پرسد: این دختر کیست؟ امیرزاده، جواب می دهد: دختر شماست. هنگامی که به دنیا آمد و شما فرمان قتل وی را صادر کردید، من جلاد را از بین بردم و در خفا او را بزرگ نمودم. اکنون بیست سال از آن زمان می گذرد و شما نیز زنده و سالم هستید. خدیو، خشمگین شده و می گوید: چون از فرمان من، سرپیچی کرده ای، تو و خواهرت را گردن خواهم زد.

۴. مشاوران، به خدیو می گویند: ریختن خون بلورک در بارگاه، شوم است. فینگیلی از خدیو می خواهد، امیرزاده و بلورک را به وی بسپارد تا به جنگل برده و گردن بزند. خدیو، با این امر موافقت می کند. فینگیلی در میان حیرت مشاوران، امیرزاده و بلورک را برای کشتن، با خود به خارج بارگاه می برد.

پایان پرده اول.

## پرده دوم

۱. مکان جنگلی است انبوه. فینگیلی به امیرزاده و خواهرش بلورک می گوید، برای نجات آنها، این ترفند را به کار برده است تا آنها را از بارگاه خارج سازد. بلورک، اظهار تشنگی و گرسنگی می کند. امیرزاده، برای آوردن آب و غذا، از صحنه خارج می شود. پس از مدتی، از امیرزاده، خبری نمی شود. فینگیلی نیز برای پیدا کردن امیرزاده، از صحنه خارج می شود.

۲. بلورک در صحنه تنهاست. ناگهان مردی جنگلی که به دنبال شکار است، با بلورک، برخورد می کند. بلورک، درحالی که ترسان است، اسم او را سؤال می کند.

۳. امیرزاده و فینگیلی، پس از لحظاتی به مکان قبلی خود باز می گردند، ولی اثری از بلورک، نمی یابند.

آنها برای یافتن بلورک، به جست و جوی می پردازند. در همین حال، به چشمه ای می رسند. برای رفع خستگی، به داخل چشمه می روند تا آبی بنوشند. پس از رفع عطش بناگاه، متوجه می شوند که شکل آنها عوض شده و به صورت «زن» در آمده اند.

۴. در حالی که امیرزاده و فینگیلی، از وضعیت خود در تعجبند، متوجه می شوند که حکمران منطقه، قازان خان با ملازمانش برای شکار آهو و تفریح و تفرج به جنگل آمده اند.

قازان خان، و همراهان وی، آن دورا به جای دو زن، تصور می کنند و به خاطر این اشتباه، ماجراهای شیرینی در صحنه می گذرد.

۵. سرانجام، جاماسب، ندیم اعظم قازان خان که به علم جادوگری آشناست، حقیقت ماجرا را کشف می کند و متوجه می شود که آنها از «چشمه نوش» نوشیده اند. خاصیت چشمه، این است که هرکس از آن آب بنوشد، اگر زن باشد، مرد می شود و اگر مرد باشد، زن می شود.

۱. مکان بارگاه فرمانروای سلسله «خجندیه» (حکومتی در شمال خراسان و خوارزم و ماوراءالنهر)، خدیو توالس است. فرزند وی امیرزاده چکاوک و مشاوران خدیو، جلسه ای دارند. مشاوران متوجه ناراحتی امیرزاده می شوند. علت را از وی سؤال می کنند و امیرزاده پاسخ می دهد: مدت مدیدی است که هرگاه، خداوند تبارک و تعالی، به خدیو فرزندی «اناث» (دختر) عنایت می فرماید، وی بی درنگ، این کودک را به قتل می رساند. مشاوران در همراهی با امیرزاده می گویند:

ما نیز از این معما، در عجبیم. ولی هیچ کس جرأت ندارد که علت این کار را از امیر سؤال نماید.

امیرزاده می گوید: من از غلام خود فینگیلی، خواسته ام که پس از ورود امیر به بارگاه، با ترفندی، این سؤال را به عرض ایشان برساند.

مشاوران، از این پیشنهاد خوشحال شده و می گویند، فکر امیرزاده، قابل تحسین است. زیرا اگر خدیو، از غلام خشمگین گردد، ما و شما می توانیم با وساطت، باعث عفو غلام شویم. ولی اگر ما چنین سؤالی از امیر بکنیم، معلوم نیست که چه سرنوشتی در انتظار ما خواهد بود.

۲. خدیو، به بارگاه وارد می شود. در همین حال، فینگیلی نیز اجازه ورود می خواهد و به بارگاه، وارد می گردد. و طبق قرار قبلی با شوخی و مزاح با مشاوران بارگاه و شخص خدیو، سرانجام، معمای قتل فرزندان دختر را از خدیو، سؤال می کند. خدیو، بی درنگ، فرمان قتل غلام را صادر می کند، اما امیرزاده، وساطت کرده، می گوید که من از غلام خواستم تا این معما را از شما سؤال نماید.

خدیو، غلام را عفو می کند و به امیرزاده می گوید: چون فرزندان هستی، جواب معما را به تو خواهم داد و چنین می گوید:

«زمانی که من به دنیا آمدم، ستاره شناسان به پدرم گفتند، فرزندان، یعنی من، دارای طالعی است که اگر صاحب فرزند «اناث»

در نهایت، امیرزاده خود را به قازان خان معرفی کرده و از وی درخواست کمک می‌نماید.

قازان خان، به ندیم اعظم خود دستور می‌دهد، با علم جادو، آنها را به حال اول برگرداند. آنها به حال اول، بازمی‌گردند و جست‌وجو برای یافتن بلورک ادامه می‌یابد.

پایان پرده دوم

## پرده سوم

۱. مکان، کلبه مرد جنگلی است. مرد جنگلی، با بلورک زندگی خوبی دارند. امیرزاده و فینگیلی، وارد کلبه می‌شوند. بلورک را می‌یابند و از وی می‌خواهند به زادگاهش بازگردند. بلورک می‌گوید: «علاقه زیادی به طبیعت و حیوانات پیدا کرده و از صفا و صمیمیت این فضا، لذت می‌برد و علاقه‌ای به بازگشت ندارد.»

فینگیلی، عقیده بلورک را می‌پسندد و او نیز اظهار علاقه می‌کند که در جنگل بماند. امیرزاده، نگران است و قصد بازگشت دارد.

۲. ناگهان خدیو تاولس و همراهانش وارد می‌شوند و بلورک را زنده می‌بینند. خدیو، غلام را مورد خشم قرار داده و از سردارش می‌خواهد که بلورک را گردن بزند.

۳. سردا سپاه، شمشیر از نیام می‌کشد. ولی پس از اندکی تأمل، شمشیر را به زمین می‌اندازد و از قتل بلورک، سرباز می‌زند.

۴. خدیو، خشمگین می‌شود و خود اقدام به قتل بلورک می‌کند. مرد جنگلی نیز در دفاع از بلورک، با چند ضربه تبر، خدیو را از پای درمی‌آورد.

۵. خدیو، در آخرین لحظات زندگی، از همه اطرافیان و دخترش، به خاطر اعمال زشت دوران زندگی‌اش طلب بخشش می‌کند و می‌میرد.

پایان پرده سوم، پایان نمایش

